معرفت ادیان ـــــــــــــــــــ سال ششم، شماره سوم، پیاپی ۲۳، تابستان ۱۳۹٤، ص ۸۵ ـ ۱۰۵

عوامل و معیارهای قانونی‌سازی عهد جدید

وحید ستارزاده / دانشجوی دکتری الهیات مسیحی دانشگاه ادیان و مذاهب Vahid.Sattar٦٦@Gmail.com
احمدرضا مفتاح / استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب meftah٥٥٥@gmail.com
دریافت: ۱۳۹۴/۴/۱۲ ـ **پذیرش:** ۱۳۹۴/۸/۲۵

چکیده

مسیحیان اولیه جز کتاب مقدس یهودی، کتاب مقدس دیگری نداشتند. رسولان و آبای رسول، برای تبیین سیرهٔ حضرت عیسی و باورهای اولیه مسیحی، دست به نگارش زدند. هرچند آنان این نوشته‌ها را به عنوان متن مقدس ننوشتند، اما به مرور اعتبار و قداست پیدا کردند. اختلاف‌نظر در برخی نوشته‌ها و ظهور نوشته‌های گنوسی، موجب پدید آمدن نزاع‌های الهیاتی شد و کلیسا را بر آن داشت تا کتاب‌های رسمی و قانونی را معلوم کند. در روند قانونی‌سازی، نوشته‌های معتبر و رسولی از نوشته‌های غیرمعتبر یا غیررسولی جدا شدند و کلیسا با به کارگیری برخی معیارها، کتاب‌های رسمی یا قانونی عهد جدید را مشخص کرد. این پژوهش برآن است تا با استفاده از روش تحلیل تاریخی، علاوه بر بررسی عوامل و زمینه‌های قانونی‌سازی، معیارهای قانونی‌سازی را بررسی کند. معیارهای قانونی‌سازی عبارتند از: سنت رسولی، راست‌کیشی، قدمت، مورد استفاده قرار گرفتن، سازگاری با باورهای رایج کلیسا و الهام.

کلیدواژه‌ها: قانونی‌سازی، عهد جدید، سنت رسولی، راست‌کیشی، بدعت، گنوسی‌ها، الهام.

مقدمه

«قانون‌سازی»(Canonization)، برگرفته از واژه «قانون»(Canon) است که ریشه آن از واژهٔ یونانی «کانون»(Κανων) به معنای معیار، عصا و شاقول گرفته شده است(بارت، ۲۰۰٤، ص ۲). معادل عبری آن، کانه (קנה) و معادل لاتینی آن (Norma) است. در اصطلاح، به مجموعهٔ بیست‌وهفت‌گانه کتاب‌های عهد جدید اشاره می‌کند. در این نوشتار، قانون به معنای اخیر به کار رفته است. قانونی‌سازی(رسمی‌سازی) کتاب‌های عهد جدید، نتیجه روند طولانی بود. طی این روند، از میان بخش اعظم نوشته‌های اولیه مسیحی، برخی به رسمیت شناخته شدند. همچنین این مسئله، یکی از مهم‌ترین اقدامات فکری و عملی در سده‌های اولیه کلیسا بود که تاریخ به صورت کلی درباره اینکه این اقدام دقیقاً چگونه، چه زمانی و به دست چه کسی انجام گرفت، ساکت است. افزون براین، به دلیل فقدان اطلاعات کامل جای تعجب نیست که سئوالات بیشماری درباره تاریخ و خاستگاه عهد جدید، چگونگی به وجود آمدن آن و اینکه چه کسانی و با چه معیارهایی اقدام به انتخاب ۲۷ کتاب موجود در عهد جدید کردند، به وجود آید. سیر قانونی‌سازی کتب عهد جدید، مباحث تاریخی و الهیاتی زیادی را دربرمی‌گیرد.

لازم به یادآوری است به کارگیری معیارها از سوی کلیسا، منجر به شکل‌گیری عهد جدید به عنوان کتاب مقدس خاص مسیحیان شد، با توجه به اینکه عیسی هرگز رساله‌ای ننوشت و نیز دستوری به هیچ‌یک از پیروان خود مبنی بر نوشتن رساله‌ای صادر نکرد، قانونی‌سازی از اهمیت خاصی برخوردار است(متزگر، ۱۹۸۷، ص ۱).

آثار منتشره در حوزه قانونی‌سازی عهد جدید در غرب پیشینه‌ای طولانی دارد. در قرون وسطا به ندرت دربارهٔ تعداد و هویت کتاب‌های قانونی سؤالی مطرح می‌شد. در دوره رنسانس و عصر اصلاحات نیز با وجود بحث‌هایی دربارهٔ اعتبار رساله به عبرانیان، چند رسالهٔ عام و مکاشفه یوحنا، که از سوی *اراسموس* و برخی دیگر مطرح شد، مناقشه مهمی به وجود نیامد. با ظهور دئیست‌ها، شکاکیت دربارهٔ قانون عهد جدید نیز به وجود آمد. یکی از سرشناس‌ترین افراد این جنبش در بریتانیا، *جان تولند*(John Toland) بود که سؤال درباره اعتبار برخی کتاب‌های عهد جدید را در بحث‌های عمومی مطرح کرد. در فرانسه *ریچارد سیمون*(Richard Simon)، که به «پدر انتقاد کتاب مقدس» معروف است، در کتابش با عنوان ***تاریخ انتقادی متن عهد جدید***، به بحث قانون عهد جدید پرداخت. در آلمان دوره روشنگری پایه‌گذار انتقاد کتاب مقدس *یوهان سالومو زملر* (Johann Salomo Semler)، با اثر چهارمجلدی خود، ***رساله درباره پژوهش آزاد قانون***، راه نویی را درباره تحقیقات آزاد عهد جدید گشود(همان، ص ۱۱ـ۱۷).

در ایالات متحده آمریکا، *آرچیبالد آلکساندر*(Archibald Alexander) بنیان‌گذار و اولین استاد مدرسه الهیات پرینستون اولین کتاب دربارهٔ قانون کتاب مقدس به نام ***جامع کتاب مقدس بدون آپوکریفا*** و ***سنت نانوشته*** را نوشت. *بنجامین وارفیلد*(Benjamin B. Warfield)، یکی دیگر از محققان مدرسه دینی پرینستون بود که جزوه‌ای را با عنوان *قانون عهد جدید، چگونه و چه زمانی*، (تدوین شد) منتشر کرد. یکی دیگر از مهم‌ترین آثار قرن نوزدهم در حوزه مطالعه قانون عهد جدید در بریتانیا، اثر *بروک فاس وستکات*(Brooke Foss Westcott)، با عنوان ***بررسی کلی تاریخ قانون عهد جدید*** بود. در اواخر قرن نوزدهم، دو نظریه‌پرداز و محقق برجسته، یعنی *تئودورتسان*(Theodor Zahn) و *آدلف هارناک*(Adolf Von Harnack) ظهور کردند. اثر غنی و مهم *تسان*، کتاب دو مجلدی او درباره تاریخ قانون عهد جدید بود. اولین کتاب *آدلف هارناک*، رقیب *تسان* در حوزه قانون، ***عهد جدید تا سال ۲۰۰*** بود. این اثر، دیدگاه *تسان* دربارهٔ گسترش عهد جدید را مورد انتقاد قرار می‌داد. *هارناک* معتقد بود: قانون عهد جدید در کنار اعتقادنامه‌ها و طبقه اسقفی سه عاملی بود که کلیسا در مبارزه علیه بدعت‌ها بخصوص گنوسی‌ها به کار برد. *هارناک*، عهد جدید را مجموعه کتاب‌هایی می‌دانست که حجیت خود را به این دلیل که متن مقدس در نظر گرفته شدند، کسب کردند. در نتیجه، از نظر او ظهور قانون عهد جدید اواخر قرن دوم بود. از سوی دیگر، *تسان* با نظریهٔ کسب حجیت کتاب‌های عهد جدید موافق بود، اما معتقد بود این حجیت، به این دلیل نیست که عهد جدید متن مقدس است. *تسان*، حجیت اناجیل را به دلیل محتوای آنها یعنی سخنان عیسی می‌دانست. بنابراین، قانون عهد جدید از نظر او، حدوداً صد سال پیش‌تر از زمانی که *هارناک* معتقد بود، ظهور کرد (همان، ص ۱۸ـ۲٤).

در قرن بیستم، *یوهانس لایپلت*(Johannes Leipoldt)، مصرشناس اولین اثر دربارهٔ قانون عهد جدید را در دو مجلد، با عنوان ***تاریخ قانون عهد جدید*** در سال ۱۹۰۷ منتشر کرد. در نیمه اول قرن بیستم، آثار دیگری نیز نوشته شد که می‌توان به ظهور عهد جدید اثر *دیوید اس. موزی* (David S. Muzzey) تدوین عهد جدید اثر *جورج اچ. فریس*(George S. Ferris) اشاره کرد. از دیگر آثار به زبان انگلیسی، می‌توان ***تدوین عهد جدید*** اثر *ادگار جی گود اسپید*(Edgar J. Good speed) و ***کتاب‌های متعلق به کتاب مقدس، مطالعه‌ای دربارهٔ قانون*** اثر *فلوید وی. فیلسون* (Floyd V. Filson) را نام برد. در نیمه دوم قرن بیستم، گرایش زیادی از منظر الهیاتی به قانون عهد جدید در اروپا پیدا شد. در این میان، می‌توان به آثار *ارنست کزمان*(Ernst Käsemann)، *کورت آلاند*(Kurt Aland)، *وولفانگ تریلینگ*(Wolfang Trilling) و *ویلی مارکسل*(Willi Marxsel) اشاره کرد. افزون بر این، اثر *فون کامپنهاوسن* (Hans Freiherr Von Campenhausen)، با عنوان ***تدوین کتاب مقدس مسیحی*** قابل ذکر است (همان،

ص ۲۳ـ۳٤). کتاب مهم دیگر، مربوط به *بروس ام. متزگر*(Bruce M. Metzger)، با عنوان ***قانون عهد جدید*** است. این اثر، به طور دقیق به تاریخ قانون عهد جدید، عوامل قانونی‌سازی و معیارهای کلیسا برای این عمل پرداخته است.

در زبان فارسی، اثر قابل ذکری که به طور ویژه به فرایند قانونی‌سازی عهد جدید بپردازد، وجود ندارد. آثاری که در حوزه کتاب مقدس وجود دارند، دربارهٔ قانونی‌سازی به چند صفحه اکتفا کرده‌اند. از مهمترین آنها، می‌توان ***کتاب مقدس*** *اثر عبدالرحیم سلیمانی اردستانی*، ***مسیحیت از لابه‌لای متون*** اثر *رابرت وان وورست* ترجمه *جواد باغبانی و عباس رسول‌زاده*، ***مقدمه عهد جدید*** بر اساس کتاب ***مقدس اورشلیم***، ترجمه *پیروز سیار*، ***سیر تحول کتاب مقدس*** اثر *محمد شمس* و *دایرةالمعارف کتاب مقدس* ترجمه گروهی از مترجمان را نام برد.

اما پرسش اصلی که درباره قانونی‌سازی مطرح می‌شود، این است که معیارهایی که کلیسا برای قانونی‌سازی نوشته‌ها استفاده کرد، چه بود؟ به این معنا که کلیسا با چه معیارهایی، تنها چندین نوشته از میان نوشته‌های موجود را برگزید که منجر به شکل‌گیری عهد جدید شد؟ پیش از پرداختن به پرسش اصلی، لازم است به چند پرسش فرعی پاسخ داده شود. آیا پیش از تدوین نهایی عهد جدید، مسیحیان کتاب مقدسی در اختیار داشتند؟ با چه معیارهایی، برخی از نوشته‌های اولیه مسیحی پیش از آنکه قانونی شوند، قداست و مقبولیت کسب کردند؟

کتاب مقدس یهودی اولین متن مقدس مسیحیان اولیه

از همان آغاز کلیسا، کتاب مقدس یهودی، که کتاب مقدس یهودیان محسوب می‌شد، به عنوان کتاب مقدس مسیحیان نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. مسیحیان اولیه، نسخهٔ هفتادی را از یهودیان اسرائیل پیش از آنکه مسیحیت به فرقه‌ای مستقل از یهودیت مبدل شود، به ارث برده بودند. کتاب مقدس یهودی، به عنوان متن مقدس کلیسای اولیه، تا پیش از مرقیون هرگز مورد تردید جدی قرار نگرفت. البته پس از آن نیز شواهد بسیار اندکی در دست است که نشان دهد، نویسندگان مسیحی به خود کتاب مقدس یهودی علاقه‌مند باشند، بلکه آن‌گونه که از بررسی ارجاعات نوشته‌های اولیه مسیحی به کتاب مقدس یهودی به دست می‌آید، مسیحیان اولیه بیشتر به این مسئله علاقه‌مند بودند که پیشگویی‌هایی از زندگی، مرگ و رستاخیز مسیح را در کتاب مقدس یهودی بیابند؛ نه اینکه متن مقدس را با هدف درک معنای آن تفسیر کنند. بنابراین، اعتبار اولیه و اصلی کتاب مقدس یهودی نزد کلیسای اولیه، نه پیام اصلی

آن، بلکه سخنان، کلمات و اعمال بیان‌شده مربوط به عیسی مسیح در آن بود که به باور مسیحیان، در متن یهودی پیشگویی‌شده بود. *گریر*(Gareer) معتقد است: با وجود اینکه کتاب مقدس یهودی، کتاب مقدس کلیسا هم محسوب می‌شد، اما اعتبار آنها در موعظه‌های مسیحیان جایگاه پایین‌تری داشت. به نظر وی مسیحیان در مقایسه با یهودیان، که نوشته‌های مقدس خاص خود را داشتند، هنوز از کتاب مخصوص خود برخوردار نبودند. نزد مسیحیان، خود عیسی مسیح انکشاف الهی تلقی می‌شد و متن اعتبار پایین‌تری داشت. اگرچه از دیدگاه *بارتن*(Barton)، این مسئله کمی متناقض است. *بارتن* معتقد است: کلیسای اولیه به کتاب مقدس یهودی، به عنوان متن مقدس استناد می‌کرد، نوشته‌های اولیه مسیحی نیز مورد استناد قرار می‌گرفت، اما متن مقدس محسوب نمی‌شدند. چگونه نوشته‌هایی که در شرف قانونی شدن بودند (عهد جدید)، توانستند جایگزین متون مقدس اولیه کلیسا، یعنی کتاب مقدس یهودی شوند. مسیحیان بر این عقیده بودند که داستان خدا مبنی بر طرح و برنامه و هدف برای بنی‌اسرائیل در کتاب مقدس یهودی، در عمل و حیات عیسی به کمال خود رسیده است. نویسندگان عهد جدید، تداوم متن مقدس یهودی را در توصیف‌ها و دفاعیاتی که انجام می‌دادند، می‌دیدند. آنان اعتبار نوشته‌های کتاب مقدس یهودی را به عنوان کلام خدا کاملاً پذیرفته بودند، اما در ارجاع و استناد به آن آزادانه عمل می‌کردند. استناد و استفاده نویسندگان نوشته‌های اولیه مسیحی از کتاب مقدس یهودی، به منظور تفسیر متن آن نبود، بلکه تفسیری دربارهٔ عیسی مسیح، برخاسته از میان مردگان بود(دوم قرنتیان ۳: ۱۲ـ۱۸). مسیحیان، به کتاب مقدس یهودی همانند یک کتاب پیشگویی گرایش پیدا کردند. با این وجود، بی‌شک متن کتاب مقدس یهودی، منبعی معتبر برای ایمان و حیات مسیحیان محسوب می‌شد؛ گرچه هنوز قانون کتاب مقدس بسته نشده بود. کلیسای اولیه از میراث یهودی خود، مفهوم متن مقدس را که وحی خدا پنداشته می‌شد و ماجرای مسیح را پیشگویی کرده بود، اخذ کرد. این مجموعه از متون مقدس، در جوامع مسیحی برای اداره کلیسا، مأموریت‌ها و سایر کارکردهای مربوط به حیات جامعه اولیه مسیحی به کار گرفته شد. اگرچه مهم‌ترین کارکرد متون مقدس یهودی برای مسیحیان اولیه، همان پیشگویی بودن ماجرای مسیح در آنها بود(مک‌دونالد، ۱۹۸۸، ص ٦٦ـ٦٧).

قداست متون اولیه مسیحیان پیش از قانونی‌سازی

محققان کتاب مقدس معتقدند که نوشته‌های عهد جدید برای نیازهای مشخصی در جوامع کلیسایی عرضه می‌شدند. هم نویسندگان اناجیل و هم نویسندگان نامه‌هایی که به کلیساها یا جوامع ایمانی

خاصی نوشته شده بود، از این نیاز آگاه بودند. از سوی دیگر، به دلیل اینکه برخی نوشته‌ها، تک‌نگاشت‌هایی بودند که برخی کلیساها یا جوامع خاص را در شرایط خاص مورد خطاب قرار می‌دادند، اهمیت بسزایی در برخی جوامع مسیحی پیدا کردند(مک‌دونالد، ۲۰۰۷، ص ٤٠١).

عوامل مختلفی بر این مطلب دلالت می‌کند که مسیحیان نوشته‌های خاصی را پیش از قانونی‌سازی عهد جدید، به عنوان متن مقدس در نظر می‌گرفتند. اولین عامل، استفاده و کاربرد نوشته‌ها در جوامع مختلف ایمانی بود. به عبارت دیگر، هنگامی که این جوامع نوشته‌ها را به عنوان حجیتی برای تنظیم موضوعات ایمانی و تبلیغی به رسمیت می‌شناختند، یا از آنها در مراسم عبادی استفاده می‌کردند، در آن صورت نوشته‌ها حامل حجیتی بودند که سایر نوشته‌ها فاقد آن بودند. به عنوان نمونه، شرح‌حال رسولان در اناجیل چهارگانه و مکتوبات انبیای عهد قدیم که در مراسم روز یکشنبه خوانده می‌شدند، به عنوان متن مقدس پذیرفته شده بودند(همان، ص ٤٠٢). اگرچه *ژوستین*(Justin)، به این مطلب اشاره و تصریح می‌کند که اناجیل در مراسم روز یکشنبه، همزمان کنار مکتوبات انبیا خوانده نمی‌شدند، اما به نظر وی، در مراسم عبادی گاهی شرح حال رسولان، به جای مکتوبات خوانده می‌شد(فیلیپ، ۲۰۱۰، ص ۲۹۰).

عامل دوم تقدس بود. زمانی که کلیسا تقدس نوشته‌ای را اعلام می‌کرد، آن نوشته به متن مقدس آن جامعه ایمانی تبدیل می‌شد. *بارتن* معتقد است: چهار عامل در تقدس یک نوشته از سوی کلیسا مهم بود: ۱. بی‌معنا یا نامفهوم نبودن. به عنوان نمونه، تفسیر *پولس* از سفر تثنیه(۲۵: ٤) در اول قرنتیان(۹:۹) که می‌گوید: منظور سفر تثنیه، حیات جامعه مسیحی است و نه تربیت گاو خرمن‌کوب. ۲. محدود به زمانی خاص نبودن. به عبارت دیگر، متن مقدس شمرده می‌شد، اگر مربوط به همه زمان‌ها بود و نه زمان مشخص و محدود. مثلاً، نویسندگان اولیه مسیحی بر این باور بودند که گفته‌های عیسی می‌تواند برای حل مشکلات و اختلافات آن دوره نیز به کار آید، و مختص به زمان خود عیسی نیست. ۳. قائم به ذات بودن یا خود ناسازگار نبودن. به عنوان نمونه، *ژوستین* شهید در رسالهٔ گفت‌وگو با *تریفو* به این مطلب اشاره می‌کند که اگر *تریفو* هنگام گفت‌وگو دربارهٔ متن مقدس، سهواً و بدون نیت درونی اشتباه کند، در آن صورت کار او قابل اغماض خواهد بود. اما اگر این کار *تریفو*، با هدف نشان دادن ناسازگاری محتوای متون مقدس باشد، به این دلیل که من(ژوستین) یقین دارم که متون مقدس به‌هیچ‌وجه با هم متناقض نیستند، در نتیجه یا می‌پذیرم که آنچه که در متن آمده را نمی‌فهمم و یا تلاش می‌کنم کسانی را که تصور می‌کنند متون باهم متناقض‌اند، متقاعد کنم که با من هم‌رأی شوند. ٤.

چندمعنایی متن مقدس. از دیدگاه *بارتن*، کلیسای اولیه بر این باور بود که متون مقدس چندین معنا را دربردارد. به عنوان نمونه، او به آیه‌ای از غلاتیان(۳: ۱۵ـ۱۸) اشاره می‌کند که در آن *پولس* با تفسیر تمثیلیِ آیه‌ای از سفر پیدایش(۱۲: ۷) براین مطلب تأکید می‌کند که منظور از «نسل ابراهیم»، همانا عیسی است، و نه قوم بنی‌اسراییل(مک‌دونالد، ۲۰۰۷، ص ۴۰۲ـ۴۰۴).

عوامل و زمینه‌های قانونی‌سازی

تک‌نگاشت‌های اولیه مسیحی، کم و بیش از اعتبار و قداست برخوردار بودند، اما جنبهٔ رسمی و قانونی نداشتند. البته اعتبار همه نوشته‌ها یکسان نبود. مجموعه مسایل و عواملی پیش آمد که موجب شد کلیسا تصمیم بگیرد تعدادی از این نوشته‌ها را به عنوان متون رسمی و قانونی اعلام کند.

۱. بدعت و نزاع بر سر راست‌کیشی

نزاع بر سر راست‌کیشی و بدعت، نقش مهمی در تدوین قانون عهد جدید مسیحی داشت. برخی محققان بر این باورند که عکس‌العمل کلیسا در مقابل بدعت‌ها بود که به تدوین قانون عهد جدید در قرن دوم میلادی منجر شد. اما برخی دیگر اذعان می‌کنند، کلیسا با تقویت و گسترش نهاد اسقفی و تصویب اعتقادنامه‌ها، به چالش‌های بدعت‌گذاران پاسخ داد. به دنبال آن، کلیسا قانونی از متن مقدس (قرن ٤ میلادی) را تدوین کرد که بیانگر دیدگاه الهیاتی‌اش بود. تدوین قانون عهد جدید، به دلیل به رسمیت شناختن و استفاده از نوشته‌های مسیحی، به عنوان متون معتبر در عبادت و آموزشِ کلیساها و در نتیجه به رسمیت شناختن این نوشته‌ها به عنوان متن مقدس بود که هر دو اقدام، در قرن دوم میلادی صورت گرفت. به عبارت دیگر، فرایند تدوین قانون در اواخر قرن دوم شروع شد، اما مجموعه‌ای ثابت از کتاب‌های عهد جدید و عهدقدیم، که شامل کتاب مقدس مسیحی بود، در قرن چهارم و پنجم میلادی درکنار هم قرار گرفت؛ نوشته‌هایی که کتاب مقدس شامل آنها می‌شد؛ همان‌هایی بودند که پیشتر در مراسم عبادی و آیینی کلیساها و نیازهای تبلیغی مورد پذیرش قرار گرفته بودند. سپس، در زمان ظهور قانون کتاب مقدس در آن باقی ماندند(مک‌دونالد، ۲۰۱۱، ص ۱۵۳). اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم، تمامی رسولان از دنیا رفته بودند. عیسی مسیح آن‌گونه که مسیحیان امید داشتند، بازنگشته بود و چندین بدعت، بخصوص بدعت دوستیان در اواخر قرن اول مجموعاً بر روی حیات بعضی از کلیساها تأثیرگذارده بود. آزار و شکنجه نسبت به کلیساهای مختلف، در چندین ناحیه امپراطوری روم به این

دلیل که مسیحیان اعتبار دینی خود را از دست داده بودند، شروع شده بود. این اتفاق زمانی افتاد که مقامات رومی به مسیحیت به عنوان یک فرقه یهودی نمی‌نگریستند. زمانی که مسیحیان از قربانی کردن برای امپراطور سرباز می‌زدند، اغلب اوقات با از دست دادن دارایی و مجازات شدید، که از سوی رومیان تحمیل می‌شد، روبه‌رو بودند. در چنین وضعیتی و با توجه به اینکه نظارت سازمان‌یافته‌ای بر تفکر الهیاتی و گسترش کلیساها نبود، چالش‌هایی برای کلیسا در اوایل قرن دوم به وجود آمد. یکی از پیامدهای این مشکلات، ظهور سیستم اسقفی قوی بود (همان، ص ١٥٤). در فضایی که کلیسا به دلیل مرگ رسولان خالی از اعتبار و حجیت شده بود، با ظهور تنوع الهیاتی چالش‌های جدیدی برای کلیسا ایجاد شد. در پاسخ به این چالش‌ها، کلیسا اقدام به گسترش نظام اسقفی و تصویب اعتقادنامه‌ها کرد. کلیسا بر این باور بود که این اقدامات، عرضه‌کننده اولین و معتبرترین شاهد به ایمان مسیحی است و در نهایت، تدوین قانونی از نوشته‌های مقدس در قرن چهارم بازتاب این دیدگاه بود. با وجود اینکه هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد جنبش‌های بدعت‌گذار، کلیسا را مجبور به تصمیم‌گیری دربارهٔ محدود کردن متن مقدس‌اش کرد، اما بحث‌های کلیسا دربارهٔ اعتقادات بدعت‌گذاران، بی‌شک منجر به رد نوشته‌های بدعت‌گذارانه و در نظر گرفتن آموزه‌ها و ادبیات دینی مقدس، یعنی بهترین عرضه‌کننده هویت کلیسا و اعلان آن شد. معلمان ارتدوکسی اولیه، دیدگاه الهیاتی را که بیانگر مواضع مورد قبول کلیسا درباره عیسی نبود، رد کردند. آنان استدلالات متقنی علیه آن دیدگاه‌ها اقامه کردند که به طور گسترده از سوی اکثر کلیساها پذیرفته شد. در نتیجه، نوشته‌های جوامع بدعت‌گذار کنار گذاشته شد. توافق جامع مسیحیت دربارهٔ مسائلی همچون، نسبت عیسی با خدا، روح و فرشته چندین قرن به طول انجامید. معلمان کلیسایی در قرن چهارم میلادی مفصلاً دربارهٔ این موضوعات و سپس، بدعت آریوسی بحث کردند. زمانی که توافق بر سر این مسائل محقق شد، هویت‌بخشی به متونی که بیانگر این دیدگاه بود، به عنوان فرایند تدوین قانون عهد جدید انجام گرفت (همان، ص ۱۷۳).

۲. گنوسی‌ها

منظور از «مذهب گنوسی»، مجموعه فرق و یا متفکرانی بودند که برای رسیدن به حقیقت و خارج شدن از دنیای مادیات، به نوعی معرفت غیرعلمی و غیرعقلی معتقد بودند (ایلخانی، ١٣٧٤). یکی از مسائل بنیادین اندیشه‌های گنوسی، نگرش دینی یا ثنوی و تعارض میان خدای ناشناخته، و خدای جهان آفرین بود. خدای ناشناخته آنچنان متعالی و مینوی است که آفرینش جهان مادی در شأن او نیست. به نظر

گنوسی‌ها، خدای دیگری جهان مادی را آفریده است (اسماعیل‌پور، ۱۳۷۸، ص ۱۸). بیشتر منابعی که براساس آن کیشِ گنوسی شناخته می‌شد، مبتنی برگزارش‌های مخالفان و بدعت‌شناسان مسیحی مانند *ایرنایوس*، *هیپولوتوس*، *اپیفانوس*، *یوستین شهید* و *ترتولیان* بود. اما با کشف دست‌نوشته‌های *آسکرومایوس* و *بروسیانوس* در قرن ۱۸ به زبان قبطی و نوشته‌های *نجع‌حمادی* در ۱۹۴۵ م در مصر، منابع جدیدی دربارهٔ مذاهب گنوسی به دست آمد (همان، ص ۹۹ـ۱۰۰؛ سندرز، ۱۹۸۸، ص ۱ــ۲۵). در قرن اول، به دلیل اینکه آگاهی کمی دربارهٔ اعتقادات گنوسی وجود داشت و نیز به این علت که گنوسیان خود را از مسیحیان جدا نکرده بودند، مرزبندی مشخصی برای جدا کردن فرقه گنوسی‌ها وجود نداشت. در قرن دوم، گنوسی‌ها ادعا می‌کردند که تفسیر رازآلود و معنوی از روایات مسیحی را در اختیار دارند. اعتقادات آنها مخالف اعتقادات راست‌کیشان مسیحی بود؛ به همین دلیل از سوی راست‌کیشان به بدعت متهم شدند (همان، ص ۱۳۹). تأثیرپذیری متقابل مسیحیت و گنوسی‌گری، به‌طورکلی به سه دورهٔ تاریخی تقسیم می‌شود: از پایان قرن اول و آغار قرن دوم که سنت‌های گنوسی همزمان با عهد جدید پایه‌ریزی شدند. از اواسط قرن دوم یا آغاز قرن سوم که دورهٔ متفکران و نظام‌های گنوسی بود. از اواخر قرن دوم تا آغاز قرن چهارم که دورهٔ عکس‌العمل کلیسا علیه بدعت‌گذاران است.

قرن دوم شاهد بروز چهار نوع نظام گنوسی بود: اولین آنها، مربوط به سفر پیدایش بود که خدای آن، خدای برده‌پرور بود و آزادی به معنی رها شدن از دست او تلقی می‌شد. دومین نوع، سنتی مبتنی بر سخنان حضرت عیسی، به عنوان خرد یا حکمت رازآمیز بود. سومین نوع، موضوع نجات و عروج دوبارهٔ روح برای پیوستن به الوهیت بود. چهارمین نوع، مربوط به هبوط موجودی ایزدی از بهشت بود و آنجا را خانه واقعی روح می‌دانست (همان، ص ۱۴۰).

در قرن دوم، نظام‌های گنوسی پیشرفته‌ای ظهور کردند. این نظام‌ها از سوی کسانی مطرح می‌شد که ادعا می‌کردند حقیقت واقعی را که عیسی مکشوف کرده، نشان می‌دهند. به دنبال آن، راست‌کیشان شروع به مخالفت با آنان کردند. نوشته‌های *ایرنایوس*، *هیپولیتوس*، *کلمنت اسکندرانی*، *اوریگن*، *ترتولیان*، *اپیفانوس* در جهت مخالفت و رد عقاید گنوسیان نوشته شد. *ایرنایوس*، دو معیار برای جدا کردن مسیحیت از اندیشه‌های گنوسی مطرح کرد. اولین معیار، همانا قاعده ایمان بود که در رساله علیه بدعت گذاران آمده است. معیار دوم، مخالفت با تفسیر تمثیلی گنوسی از کتاب مقدس است. همچنین، بخش دیگری از نوشته‌های گنوسی موجود در رسالات (انجیل توماس) *نجع‌حمادی*، روش ریاضت‌مدارانه‌ای را عرضه می‌کرد که با سنت مسیحی رایج مخالف بود. روش ریاضت‌مدارانه با این

نظر که تعمید موجب رهایی از گناهان می‌شود، مخالف بود و تنها راهِ رستگاری را پرهیز از شهوت‌ها می‌دانست (همان، ص ۱۴۱ـ۱۴۲). در دوره سوم، گنوسیان به این دلیل که بدعت‌گذار محسوب می‌شدند، منزوی شدند. کیش گنوسی نیز کم کم به سوی غیرمسیحی شدن و ریاضت‌کشی سوق پیدا کرد. آنان یا به حلقه‌های مندایی و مانوی پیوستند، یا به راهبان در بیابان‌های مصر ملحق شدند. برخی نیز به تصوف روی آوردند (همان، ص ۱۴۳).

۳. مونتانیزم

پایه‌گذار این جریان، *مونتانوس*(Montanus) بود. بیشترین اطلاعات دربارهٔ زندگی او، بر اساس گزارش‌های متکلمان مسیحی است. اطلاعات بسیار کمی از مونتانیست‌ها، که به دست خود آنها نوشته شده باشد، باقی مانده است(کورت، ۱۹۸۷). این جریان ابتدا در فریگیه ظهور و سپس، در سراسر جهان مسیحی گسترش پیدا کرد. این جریان، خود را تنها مدل صحیح مسیحیت می‌دانست. ابتدا *اپیفانیوس* در سال ۱۵۶ و سپس، *ائوسبیوس* در سال ۱۷۲ به آن اشاره کردند. *مونتانوس* بنیان‌گذارِ آن به عنوان اسقف یا کاهن پیشین سیبل، این چنین توصیف می‌شود: وی پس از مسیحی شدن خلسه‌ای را تجربه و شروع به صحبت به زبان‌های مختلف کرد (متزگر، ۱۹۹۷، ص ۹۶ــ۱۰۰). *مونتانوس* ادعا می‌کرد که خبر بازگشت دوبارهٔ خداوند (عیسی) از سوی پاراکلیت، یا روح به او الهام شده است. او به همراه دو زن دیگر *پریسکا*(Prisca) و *ماکسیمیلا*(Maximilla)، تأثیر زیادی بر مردم فریگیه و سایر مناطق آسیای صغیر داشتند. بسیاری از مسیحیان، آموزه‌های مونتانیزم را با شوق و اشتیاق پذیرفتند. این جریان، حتی در شمال آفریقا نیز تأثیرگذار بود تا جایی که ترتولیان نیز به این جریان کاریزماتیک پیوست. پیام آنها بر دورانِ آخرالزمان، که عیسی دوباره باز خواهد گشت، نقش روح و تفسیر خاصشان بر پیام کتابِ مکاشفه مبتنی بود(مک‌دونالد، ۲۰۱۱، ص ۱۷۰).

مونتانیست‌ها بر یک رسالت جدید، ریاضت شدید، حضور و قدرت روح‌القدس تأکید می‌کردند. *ائوسبیوس* گزارش می‌دهد که آنها مجموعه بزرگی از نوشته‌های پیشگویی را به وجود آوردند. مخالفان سرسخت آنها در آسیای صغیر، که به اصطلاح (Alogi) یا ضدلوگوس نامیده می‌شدند، کلمه یا لوگوس الهی و کتاب مکاشفه را رد می‌کردند. کلیسا نیز جریان مونتانیزم را رد کرد، ولی در مورد انجیل یوحنا مردد بود. به این دلیل که انجیل یوحنا نیز مانند مکاشفه بر روح تأکید می‌کرد و ویژگی مکاشفه‌ای داشت. ضدگنوسی‌ها حتی به نامه به عبرانیان نیز به دیده تردید می‌نگریستند؛ چراکه با بحران

مونتانیست‌ها در ارتباط بود و با نگرش جدی مونتانیست‌ها نسبت به عمل توبه، منطبق بود. مونتانیست‌ها، حدوداً در سال ۲۰۰ میلادی، تأثیرشان را بر رُم و شمال آفریقا توسعه دادند، اما همچنان تأثیر آنها میان جوامع روستایی بود (همان، ص ۱۷۱). مونتانیست‌ها، کتاب‌های پیشگویی زیادی را به وجود آوردند. آنها به الهامی بودن کتاب‌هایشان اعتقاد داشتند. برخی محققان کتاب مقدس اذعان می‌کنند که نوشته‌های مونتانیستی، تأثیر زیادی در ترغیب کلیسا داشت تا حدود نوشته‌های مقدس‌اش را دقیق‌تر مشخص کند. اگرچه هیچ شاهدی وجود ندارد تا ثابت کند که مونتانیزم، تنها عاملی بود که کلیسا را واداشت تا فهرستی از کتاب‌های قانونی خود را ارائه کند (همان، ص ۱۷۲).

٤. نابودسازی متون مقدس مسیحیت از سوی مخالفان

شکنجه مسیحیان و سوزاندن نوشته‌های مقدس آنها، از جمله عواملی بودند که کلیسا را به مشخص کردن کتاب‌های معتبر خود ملزم کرد. در ۲۳ فوریه سال ۳۰۳، امپراطور دیوکلتیان دستور سوزاندن نوشته‌های مقدس مسیحی و ویرانی کلیساها را صادر کرد. افزون بر آن، اجتماع مسیحیان برای برگزاری اعمال عبادی ممنوع شد. مجازات افرادی که از فرمان سرپیچی می‌کردند زندان، شکنجه و در مواردی مرگ بود(متزگر، ص ۱۰٦ـ۱۰۷). امپراطور تأکید داشت که خونی ریخته نشود. بر خلاف آزار زمان *دکیان* (۲۵۰ـ۲۵۱)، که از مسیحیان خواسته می‌شد برای امپراطور قربانی کنند، *دیوکلتیان* بر ویرانی کلیساها و نهادهای مسیحی فرمان داد. برخلاف خواست امپراطور، مبنی بر اینکه نباید خونی ریخته شود، برخی از مسیحیان به دلیل خودداری از تحویل دادن نوشته‌هایشان به مقامات رومی کشته شدند(مک‌دونالد، ۲۰۰۷، ص ۳۱۱). در طول این دوران، آگاهی مسیحیان به اینکه کدام نوشته‌ها را می‌توانند به جای کتاب‌های معتبر به مقامات رومی تحویل دهند تا به خیانت متهم نشوند، عامل مهمی تلقی می‌شد. این کار، زمینه‌ساز جداسازی نوشته‌های معتبر از نامعتبر شد. تا آن زمان هیچ شورای کلیسایی برای مشخص کردن نوشته‌های معتبر تشکیل نشده بود. افزون بر این، در کلیساها نیز توافق کاملی بر سر این موضوع وجود نداشت. در شوراهای کلیسایی قرون چهارم و پنجم، توافق نهایی دربارهٔ نوشته‌های معتبر عهد جدید حاصل شد (همان، ص ۳۱٤).

معیارهای قانونی‌سازی

مرحله نهایی پس از مقدس شمردن برخی نوشته‌های مسیحی و کاربرد آنها به عنوان متن مقدس، در کنار متون یهودی، انتخاب برخی نوشته‌ها و کنار گذاشتن برخی دیگر از فهرست عهد جدید بود.

مقدس شمردن نوشته‌ها، به معنای قرار گرفتن آنها در فهرست رسمی کلیسا نبود. به همین دلیل، نوشته‌هایی از نظر کلیسا یا آبای خاص مقدس شمرده می‌شدند، اما در فهرست عهد جدید قرار نگرفتند. به عنوان نمونه، رسالهٔ شبان اثر *هرماس* کتاب *الداد و مداد*(Eldad and Modat) را مقدس می‌نامید، درحالیکه این نوشته قانونی نشد. ضد لوگوسی‌ها انجیل یوحنا، مکاشفه و نامه به عبرانیان را نمی‌پذیرفتند، درحالیکه آنها در فهرست عهد جدید قرار گرفتند. همچنین نامه اول *کلمنت*، نامه‌های *ایگناتیوس*، رساله شبان اثر *هرماس* و *بارناباس*، که پیش‌تر در بسیاری از جوامع مسیحی متن مقدس محسوب می‌شدند، از فهرست کتاب‌های قانونی کنار گذاشته شدند(مک‌دونالد، ۲۰۰۷، ص ٤۰٤).

تشخیص اینکه کلیسا با چه الگوی مشخصی، قانونی‌سازی را انجام داد، دشوار است. هیچ شاهدی وجود ندارد که نشان دهد همهٔ کلیساها از معیار یکسانی برای انتخاب نوشته‌های مقدس استفاده کردند. *فرانتز اشتولهوفر*(Franz Stuhlhofer)، بر این باور است که اقدام کلیسا برای جمع‌آوری نوشته‌های مقدس، بدون هیچ برنامه یا هدفی انجام گرفت. بنابراین، تا پیش از قرن چهارم، کلیسا به طور آگاهانه هیچ تصمیمی درباره اینکه کدام نوشته‌ها باید در فهرست عهد جدید قرار گیرند و کدام یک در فهرست قرار نگیرند، اتخاذ نکرد. اگرچه *ایرنایوس*، به قانون متشکل از چهار انجیل و نه بیشتر اشاره کرده است، اما او در مورد بخش‌های دیگر عهد جدید و مجموعه‌ای متشکل از نوشته‌های مقدس، فراتر از اناجیل چهارگانه بحث نکرده است(مک‌دونالد و سندرز، ۲۰۰۱، ص ٤۱۷). *متزگر*(Metzger) معتقد است: کلیسا سه معیار اصلی برای قانونی‌سازی عهد جدید استفاده کرد. از دیدگاه او، دو معیار یعنی سنت رسولی و پذیرش و استفاده کلیسا از نوشته‌ها، جنبه تاریخی و معیار راست‌کیشی، که به محتوای نوشته‌ها مربوط می‌شد، جنبه الهیاتی داشت(متزگر، ۱۹۹۷، ص ۲۵۱). اما از نظر *مک‌دونالد*(McDonald)، کلیسا چهار معیار؛ یعنی سنت رسولی، راست‌کیشی، قدمت و مورد استفاده قرار گرفتن را برای قانونی‌سازی به کار برد. از نظر وی، دو ویژگی دیگر نوشته‌ها؛ یعنی پذیرش و الهام نیز در روند قانونی‌سازی نقش داشتند(مک‌دونالد، ۲۰۰۷، ص ٤۰۵).

۱. سنت رسولی

اگر نوشته‌ای به دست رسولی نوشته شده بود، به‌عنوان متن مقدس پذیرفته می‌شد و در قانون عهد جدید قرار می‌گرفت. *ائوسبیوس* نیز پس از فهرست کردن کتاب‌های پذیرفته شده، به نوشته‌هایی اشاره می‌کند که از سوی بدعت‌گذاران تحت عنوان رسولان به وجود آمده‌اند. از همان دوران اولیه، مهم‌ترین

سلاح کلیسا علیه گنوسی‌ها و بدعت‌گذاران، ادعایش مبنی بر سنت رسولی بود که درستی و موثق بودن سنت‌های شفاهی و کتبی‌اش را تضمین می‌کرد. جانشینی رسولی، عرضه‌کننده باورهایی بود که رسولان از عیسی مسیح دریافت کرده بودند و از طریق آنها نیز به کلیسا رسیده بود. *ایرنایوس*، پس از فهرست کردن جانشینان رسولان در کلیسا، به این مطالب اشاره می‌کند که سنت کلیسایی از رسولان و موعظه حقیقت به ما رسیده است. وی در ادامه می‌نویسد:

اگر رسولان نوشته‌ای از خود به جای نگذارده باشند، چه باید کرد؟ آیا ضروری نیست که در آن صورت، به سنتی رجوع کرد که از سوی آنها به افرادی رسیده است که رهبری کلیساها را بر عهده دارند؟ ترتولیان نیز به اناجیل نوشته‌شده از سوی رسولان به پیروانشان اشاره می‌کند و برتری را به اناجیل رسولان می‌دهد. او از مرقیون نیز به همین دلیل انتقاد می‌کند که وی انجیل لوقا را از میان سایر اناجیل برگزید. درحالیکه لوقا نه رسول، بلکه پیرو رسول، شاگرد و نه استاد بود. پس، از نظر *ترتولیان*، سنت رسولی بسیار مهم بود و سنتی که به‌دست رسولان نوشته شده بودند، برتر از نوشته‌هایی بود که به دست پیروان رسولان به نگارش درآمده بودند. اگرچه در بدو امر این مطلب در تدوین ادبیات مسیحی اهمیت نداشت و نام رسولان در اواخر قرن دوم میلادی بر اناجیل گذاشته شد (همان، ص ٤٠٦ـ٤٠٧).

مسیحیان گنوسی قرن دوم و دوناتیست‌های قرن چهارم نیز برای حمایت از نوشته‌های خود، عنوان رسولی را برای آموزه‌های خود جعل می‌کردند. انجیل *توماس*، که یک نوشته گنوسی است، اولین انجیلی است که به طور خاص ادعای رسولی دارد. درحالیکه بسیاری این ادعا را رد می‌کنند. امروزه برخی از محققان معتقدند که بیست مورد از گفته‌های عیسی در انجیل *توماس* معتبر است. در کلیسای اولیه، اهمیت سنت رسولی به نسبت و نزدیکی رسولان به عیسی و معرفت دست اول آنها از او و مأموریت وی بستگی داشت. عیسی قانون غایی کلیسا بود؛ یعنی او حجیت نهایی کلیسا محسوب می‌شد. به همین دلیل، اطلاعات افرادی که به او نزدیک بودند، باارزش تلقی می‌شد. ازاین‌رو، *ترتولیان* اعتبار بیشتری به یوحنا در مقایسه با *مرقس* و *لوقا* می‌داد. زمانی که اعتبار رسولی نوشته‌ها مشکوک بود، وضعیت قانونی آنها نیز زیر سؤال می‌رفت. عامل دیگری که در بحث سنت رسولی اهمیت داشت، نوشته‌های رایج با نام مستعار «در کلیسای اولیه» بود. این نوشته‌ها به رسولان منسوب می‌شد. ازآنجاکه نام آنها مستعار بود، درفهرست کتب عهد جدید قرار نگرفتند. ادبیات گروه‌های مختلف نوشته و به رسولان منسوب می‌شدند تا مورد پذیرش کلیسا واقع شوند. *پولس* نیز برای اطمینان از اینکه نوشته‌های دیگر، که با نام او رواج داشتند، موثق تلقی نشوند، نشان مخصوص خود را در پایان برخی نامه‌ها قید می‌کرد(اول قرنتیان ١٦ :٢١؛ غلاتیان ٦ :١١؛ کولسیان ٤ :١٨). اگرچه اعتبار سنت رسولی برخی از نوشته‌ها زیر سؤال رفت، ولی برخی از کلیساها آنها را پذیرفته و حفظ کردند. *اوئسبیوس* نیز به نام برخی از نوشته‌ها اشاره می‌کند که به اشتباه با عنوان رسولان منتشر

شدند. مثلاً، او از برخی اناجیل همچون *پطرس*، *توماس*، *ماتیاس*، اعمال اندریاس و یوحنا نام می‌برد که بدعت‌گذاران با عنوان رسولان عرضه شدند. به طور خلاصه، می‌توان گفت: اگر باور بر این بود که رسولی کتابی خاص را نوشته است، نوشته به عنوان متن مقدس محسوب می‌شد. بی‌شک اگر کتابی در قانون عهد جدید جای گرفت، به این دلیل بود که اکثریت بر این باور بودند که آنها را رسولان یا یکی از اعضای جامعه رسولی نگاشته است (همان، ص ٤٠٨ـ٤٠٩).

۲. راست‌کیشی

موضوعات الهیاتی عامل مهمی در کلیسای اولیه بودند و نقش مهمی در گسترش آن بازی کردند. این امر، کلیسا را واداشت تا قاعده ایمان را به عنوان معیار راست‌کیشی به کار گیرد. این معیار، تعیین می‌کرد کدام نوشته‌ها می‌توانند در کلیسا مورد استفاده قرار گیرند. به عنوان نمونه، اسقف *سراپیون* خواندن انجیل *پطرس* را با این معیار رد کرد. برخی محققان بر این باورند که یکی از ویژگی‌های برجسته ادبیات عهد جدید، حقیقت یا معیار ایمانی است که عرضه می‌کند. با وجود تنوع الهیاتی در عهد جدید، آیا عقاید محوری مشترک برای مسیحیان اولیه و کلیسا وجود داشت؟ از نظر جیمز*دان*، اگر عهد جدید عقیده محوری داشته باشد که در همه جا تصدیق شود، این عقیده همانا «عیسی انسانی است که اکنون صعود کرده» است. به این عقیده، می‌توان این باور را نیز اضافه کرد او وعدهٔ موهبت خدا بود که همه در انتظار پیروی از او بودند. با وجود این، از منظر کلیسا، نوشته‌های عهد جدید به طور کاملاً موثق پیام اساسی، هم از سوی عیسی و هم دربارهٔ او را نقل می‌کنند. سنت رسولی، شاهدی بر این ماجرا بود. اما جایگزینی برای محتوا محسوب نمی‌شد؛ به این معنا که سنت رسولی فقط معیاری برای اثبات نسبت نوشته‌ها با رسولان بود، ولی معیار بررسی محتوای نوشته همانا راست‌کیشی بود (همان، ص ٤١٠ـ٤١٢). از دیدگاه *والتر بائور*(Walter Baur)، که نظریه کلاسیک رایج در مورد رابطه راست‌کیشی و بدعت را به چالش کشید، مسیحیت اولیه متشکل از گروه‌های مختلف بود و هیچ‌یک از آنها، نماینده قدرتمند و برتر اکثریت مسیحیان در مقابل سایر گروه‌ها محسوب نمی‌شد. از نظر وی، نباید معنای راست‌کیشی و بدعت را از منظر ریشه‌شناختی این اصطلاحات بررسی کرد. به عبارت دیگر، «راست‌کیشی»، به معنای اعتقاد درست و صحیح و «بدعت» به معنای اعتقاد یا باور نادرست نیست، بلکه راست‌کیش گروهی بود که به سایر گروه‌ها، یعنی بدعت‌گذاران که باورهای متفاوتی داشتند، توفق یافت. به همین دلیل، او در مورد گروه‌های مسیحیت نخستین هیچ‌گونه ارزش داوری نمی‌کند(بارت، ۲۰۱۱، ص ۷ـ۸). بنابراین، تمام الهیات باستان، به طور یکسان نماینده ایمان نبودند. یک فهم عمومی از خدا، مسیح، متن مقدس و

امید در اکثر کلیساهای قرن دوم وجود داشت. این فهم عمومی، در نسل‌های بعدی روشن‌تر شد. *تایسن* (Theissen)، ادعا می‌کند که بیشتر جوامع مسیحی در برخی عقاید مشترک بودند و این باورها در تعیین نوشته‌هایی که باید در قانون عهد جدید قرار می‌گرفتند، نقش مهمی داشتند. از نظر وی، مسیحیت اولیه دو آموزه اصلی داشت: یگانه‌پرستی و نیاز به منجی. *تایسن* به آموزه‌های دیگری همچون خلقت یا آفرینش، حکمت، معجزه، عشق و داوری نیز اشاره می‌کند(تایسن، ۱۹۹۹، ص ۲۸۲ـ۲۸۳). نوشته‌ها و گروه‌هایی که عقایدشان با این باورها متناسب نبود، همانند انجیل *پطرس*، که حاوی باورهای وجه‌انگارانه بود و بر اساس آن جسم مادی عیسی نفی می‌شد و یک اعتقاد گنوسی به‌شمار می‌رفت و نوشته‌های گنوسیان، که به وجود دو خدا معتقد بودند، در قانون عهد جدید قرار نگرفتند (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷، ص. ٦٥ـ٦٨؛ تایسن، ۲۰۰۳، ص ۲۸۲ـ۲۸۳؛ لپهام، ۲۰۰۳، ص ۸۹ـ۹۲؛ مک‌دونالد، ۲۰۰۷، ص ٤١٠ـ٤١٢).

۳. قدمت

دیدگاه سنتی دربارهٔ تدوین قانون کتاب مقدس بر این مطالب اشاره دارد که کلیسا ابتدا فقط نوشته‌های عهد قدیم را به عنوان متن مقدس به رسمیت شناخت. پس از اینکه اناجیل و رساله‌ها در کلیساها گسترش پیدا کردند، آنها نیز به عنوان متن مقدس پذیرفته شدند. اگرچه *بارتن*، این دیدگاه سنتی را به چالش می‌کشد و معتقد است: در قرن اول میلادی مسیحیان به نوشته‌های خودشان بیش از عهد قدیم اشاره می‌کردند. آنها تا زمانی که عهد قدیم برای کلیسا نهایی شد به آن، هم مرتبه با عهد جدید اشاره نمی‌کردند. *بارتن* اضافه می‌کند: در طول قرن دوم تمامی عهد قدیم، به استثنای بعضی کتاب‌ها (اشعیا و مزامیر)، جایگاه پایین‌تری در نوشته‌های مسیحیان داشتند. اگرچه وی تصدیق می‌کند که قدمت، نقش مهمی در دنیای باستان داشت. به عبارت دیگر، قدمت ادیان اعتبار آنها را بالا می‌برد. اهمیت قدمت موجب می‌شد تا هر چیز قدیمی، قابل اعتمادتر و قابل پذیرش‌تر نسبت به جدید باشد. این نگرش در کلیسا نیز تا عصر روشنگری ادامه داشت. مسیحیان اولیه بر این باور بودند که با ظهور عیسی، چیزی نو و مهمی اتفاق افتاده و از هر چیزی که پیش‌تر از آن بود، برتری جسته است. مسیحیان اولیه عقیده داشتند نوشته‌ها و کتاب‌هایی که به وسیله آنها می‌توانند به داستان عیسی دسترسی پیدا کنند و همچنین هویت و مأموریت‌شان را تعریف کنند، آنهایی هستند که مربوط به دوره آباء بودند. افزون بر این، *بارتن* ادعا می‌کند که کتاب‌ها، اناجیل و رساله‌ها برای کلیسای اولیه، حتی فراتر از نوشته‌های عهد قدیم بسیار اهمیت داشتند. اما همچنان کلیسا برتری را به دوره رسالت عیسی به عنوان دوره ویژه‌ای از تاریخ و آباء را

به عنوان افرادی که به عیسی نزدیک بودند و بهترین نمایندگان و پیام‌رسانان این زمان خاص محسوب می‌شدند، می‌داد (همان، ص ٤١٢ـ٤١٣).

کلیسا هر نوشته‌ای را که تصور می‌کرد، پس از دوره آباء نوشته شده است، از قانون کتاب مقدس کنار گذاشت. سنتی که مربوط به دورهٔ مأموریت عیسی بود، بر تمامی دوره‌ها برتری داشت. حتی دیدگاه نویسنده قانون موراتوری، که با پذیرش رسالهٔ شبان اثر *هرماس* به عنوان متن مقدس مخالفت کرد، به این دلیل بود. درحالی که قدمت، معیار مهمی برای قانونی‌سازی برای برخی از کلیساها بود، ولی مشخص کردن اینکه کدام نوشته‌های مسیحی زودتر نوشته شده بودند، آسان نبود. بسیاری از محققان کتاب مقدس برآنند که برخی از ادبیات عهد جدید، بخصوص دوم پطرس و احتمالاً رساله‌های شبانی، پس از کتاب‌های غیررسمی مانند *دیداکه*، *اول کلمت*، نامه‌های *ایگناتیوس*، *بارناباس*، رساله *شبان هرماس* و شهادت *پولیکارپ* و دوم کلمت نوشته شده‌اند. به همین دلیل، می‌توان گفت: معیارِ قدمت، به طور کامل به کار گرفته نشد. اگر قدمت به‌تنهایی، معیار اصلی برای قانونی‌سازی بود، نیاز به بازبینی نسبت به قانون کتاب مقدس کنونی بود. به هر حال، منطقی به نظر نمی‌رسد با توجه با اینکه محققان عهد جدید نظرات مختلفی را دربارهٔ تاریخ نوشته‌های عهد جدید داده‌اند، بر این معیار نه چندان ثابت و غیردقیق تأکید کرد (همان، ص ٤١٣ـ٤١٤).

٤. مورد استفاده قرار گرفتن

کاربرد مرتب نوشته‌ها در کلیساها، عامل مهمی برای انتخاب آنها در قانون عهد جدید بود. این همان چیزی است که *ائوسبیوس* در نظر داشت؛ زمانی که به نوشته‌های خاصی اشاره کرد که در میان کلیساها شناخته و قانونی شده بودند. کاربرد گسترده نوشته‌های عهد جدید در کلیساها، شاید تعیین‌کننده‌ترین عامل در فرایند قانونی‌سازی بود. با وجود اینکه مؤلف نامه به عبرانیان مورد تردید بود، ولی در قانون عهد جدید قرار گرفت؛ به این دلیل که کلیسا به کنار گذاشتن نوشته‌ای مفید و مقبول بی‌میل بود. عامل مهم این بود که چه کسی از پذیرش متن خاصی حمایت می‌کند (همان، ص ٤١٤). *آتاناسیوس* و *اپیفانیوس* به عنوان اسقفان اسکندریه و سالامیس، تأثیر بسیاری در پذیرش نوشته‌ها روی کلیساها داشتند. همچنین کلیساهای بزرگترِ، مادر شهرهایی همچون انطاکیه، اسکندریه، روم، افسس و قسطنطنیه، نسبت به کلیساهای کوچک در مناطق روستایی تأثیر بیشتری در تعیین کتاب‌های قانونی داشتند. با وجود این، برخی از کتاب‌ها محل تردید بودند. این کتاب‌های مورد مناقشه عبارتند از: رساله یعقوب، دوم پطرس، دوم یوحنا، سوم یوحنا، یهودا، احتمالاً مکاشفه و عبرانیان. *ائوسبیوس* مقبولیت گسترده اول

یوحنا را تأیید می‌کند، اما به پذیرش دوم یوحنا، سوم یوحنا و مکاشفه بی‌میل است. برای او انجیل یوحنا و اول یوحنا قابل پذیرش بود، ولی رسالهٔ دوم و سوم یوحنا و مکاشفه یوحنا مورد مناقشه است. این مطالب، نشان می‌دهد او علاقه بسیاری به چیزی که اکثر کلیساها به عنوان قانون در نظر در می‌گیرند، دارد. نوشته‌هایی که در عهد جدید قرار داشتند، با نیازهای عبادی و تعلیمی کلیسا سازگار بودند. درحالیکه سایر نوشته‌ها اینچنین نبودند. نوشته‌هایی که در مجموعه‌های مقدس کلیسا باقی نماندند، آنهایی بودند که با نیازهای متغیر کلیسای بزرگ‌تر سازگار و قابل تطبیق نبودند. همه نوشته‌های عهد جدید، به طور گسترده در عبادت و حیات کلیسا استفاده نشدند. برای نمونه، فلیمون، دوم پطرس، یهودا، دوم و سوم یوحنا همانند منابع غیرقانونی اول *کلمنت*، *شبان هرماس*، *دیداکه*، *بارناباس*، نامه‌های *ایگناتیوس* و شهادت پولیکارپ مورد استفاده و رجوع نبودند. *کلینز* (Collins)، اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند که نه‌تنها همهٔ نوشته‌ها و آموزه‌های عهد جدید، دارای ارزش برابر برای ایمان مسیحی نبودند، بلکه ضرورتاً مهم‌تر و نزدیک‌تر از نوشته‌های غیرقانونی مشخص به قانون حقیقت نیز نبودند. احتمالاً رویدادهای دیگر تاریخی، در کنار استفاده از نوشته‌ها از سوی تعداد کثیر و اثرگذار کلیساها، کمک کرد تا مشخص شود کدام کتاب‌ها در فهرست معتبر کلیسا قرار گیرند. عکس‌العمل علیه مونتانیزم موجب تردید نسبت به ادبیات پیشگویانه و در نتیجه، موجب نادیده گرفته شدن آن نوشته‌ها در نسل‌های بعدی کلیسا بخصوص در شرق شد. مکاشفه *پطرس*، پس از مناقشه مونتانیزم مورد اشاره قرار نگرفت و کتاب مکاشفه یوحنا بخصوص قرن چهارم مقبولیت گسترده‌ای یافت (همان، ص ٤١٥ـ٤١٦).

۵. سازگاری با باورهای رایج کلیسا

متون مقدس، با شرایط متغیرکلیسا سازگار بودند. برخی نوشته‌ها همانند بارناباس، اول کلمنت، نامه‌های ایگناتیوس، شبان اثر *هرماس*، که زودتر به عنوان متن مقدس در تاریخ کلیسا استفاده می‌شدند، به دلیل منطبق نبودن با معیار سازگاری در حیات کلیسا باقی نماندند. این نوشته‌ها، از مجموعه متن مقدس کنار گذاشته شدند. زمانی این اتفاق افتاد که هنوز مفهوم «قانون» در کلیسا قطعی نشده بود، بخصوص پیش از قرن چهارم. اگرچه برخی نوشته‌های غیرقانونی، در نسخه‌های عهد جدید در قرن چهارم و پنجم وجود داشتند. برای نمونه، بارناباس و شبان اثر *هرماس*، در نسخه اسکندریه (اسکندرانی) و اول و دوم کلمنت در نسخه واتیکانی وجود داشتند. سندرز(Sanders)، بر سازگاری عهدین با شرایط جوامع ایمانی تأکید می‌کند. نوشته‌های مقدس، که برای وضعیت ناامید مردم اسرائیل امیدبخش بودند، می‌توانستند در شرایط جدید به کار گرفته شوند. آنها داستانی را روایت می‌کردند که می‌توانست در اوضاع جدید به

کار آید. این داستان از سوی مفسران خلاق کلیسا برجسته‌تر شد و امید و حیات جدید به مردم بود. این داستان همانا فعالیت خدا از طریق عیسای موعود، برای نجات ایمانداران بود؛ چیزی که کلیسا آن را قانونی کرد (همان، ص ٤١٦).

٦. الهام

بسیاری از محققان بر این باورند که الهام فرع بر قانونی‌سازی بود، تا یک معیار مشخص. به عبارت دیگر، پذیرش یک نوشته به عنوان متن مقدس و قرار گرفتن آن در قانون، الهامی بودن آن از سوی خدا را اثبات می‌کرد. اضافه کردن الهام به سایر معیارها، با دو مشکل روبه‌رو بود: اولین مشکل، مشخص کردن الهامی بودن یا نبودن یک نوشته بود. این مشکل، از نامتعین بودن معنای الهام در مسیحیت باستان ناشی می‌شد. در واقع، کلیسا هیچ‌گاه معنای جامع و مشخصی از الهام ارائه نکرد. مشکل دوم این بود که کلیسا هرگز مفهوم «الهام» را به نوشته‌های مقدس محدود نکرد، بلکه معنای آن را به هر چیزی که به لحاظ الهیاتی درست به نظر می‌رسید، توسعه داد. این مفهوم شامل آثار آبای اولیه کلیسا نیز می‌شد. نویسندگانِ دیگر نیز معتقد بودند که نوشته‌های آنان الهام خدا و روح‌القدس است. نویسنده مکاشفه یوحنا براین باور است که اثر او، الهام پیشگویانه است (مکاشفه۲۲ :۱۸ـ۱۹). کلیساهای اولیه نیز بر این باور بودند که متن مقدس آنها الهامی است. *ایرنایوس* تصریح می‌کند: متون مقدس هرچند به طور روشن قابل فهم نباشند، کلام خدا و روح‌القدس است. *اوریگن* معتقد است: متون مقدس نوشته روح خداست (مک‌دونالد، ۲۰۰۷، ص ٤١٦). *تئوفیلوس* انطاکیه‌ای نیز به الهامی بودن متون اشاره می‌کند. نویسنده دوم کلمنت نیز معتقد است: نامه اول *کلمنت* الهام خداست. *کلمنت* رومی، به خوانندگانش می‌گوید: نامه اول به قرنتیان با الهام خدا نوشته شده است. اما این نوشته‌ها، تنها آثار باستانی مقدس نبودند که بر الهامی بودن آنها تأکید می‌شد.

به‌طورکلی، در کلیسای اولیه اصطلاح مشترک برای الهام، نه‌تنها برای اشاره به متون یعنی عهدین، بلکه برای اشاره به افراد خاص که از حقیقت خدا صحبت کرده یا نوشته بودند، به کار می‌رفت. الهام، نقش مهمی در بحث‌های نهایی تدوین قانون کتاب مقدس ایفا نکرد. *بار* (Bar)، سنتی را که با نقش الهام در تدوین قانون فهمیده می‌شد، اینچنین خلاصه می‌کند: اگر ما یک دیدگاه کاملاً محدود قدیمی را برای الهام اتخاذ کنیم، تمامی کتاب‌های قرار گرفته در قانون کتاب مقدس الهامی‌اند؛ هیچ کتابی خارج از آن الهامی نخواهد بود. او سپس اضافه می‌کند؛ یکی از مشکلات مفهوم «قانون» در کلیسای اولیه، تمایز الهامی و غیرالهامی بودن نوشته‌ها بود. مشکلی که

کلیسا در تصمیم‌گیری برای الهامی نامیدن یک نوشته داشت، مربوط به نبودن توافق درباره معنای الهام بود. جامعه مسیحی بر این باور بود که خدا الهام خود را به افراد خاص در مأموریت‌هایشان ادامه داد، همان‌گونه که به نویسندگان عهد جدید الهام کرد. آنان معتقد بودند: روح موهبت خدا به کل کلیساست و نه فقط به نویسندگان ادبیات مقدس (همان، ص ٤١٧ـ٤٢٠).

اما الهام تنها عاملی نبود که رسولان را از مسیحیان بعدی یا نوشته‌های دیگر مسیحیان متمایز کند. *استندل* (Stendal)، می‌گوید: مطمئناً الهام پیش‌فرضی الهی برای عهد جدید بود، اما ۲۷ کتاب عهد جدید به این دلایل انتخاب نشدند که فقط آنها و نه نوشته‌های دیگر الهامی محسوب می‌شدند. الهام به‌تنهایی کافی نبود. معیارهای دیگری باید به کار گرفته می‌شدند. *بروس* با این مطلب موافق است که الهام، معیاری برای قانونی‌سازی نیست، بلکه الهام نتیجه فرعی قانونی‌سازی بود. او معتقد است که تأکید بر الهام، برای ادعای درستی نوشته بود، نه تأکید برخود الهام. او می‌گوید: درحالیکه این مسئله واقعیت دارد که نویسندگان کتاب مقدس از سوی خدا ملهم شدند، اما آن به این معنا نیست که الهام معیاری برای قانونی‌سازی بود. نوشته‌ای به این دلیل که به نویسنده آن الهام شده بود، قانونی محسوب نمی‌شد. بعکس، چون نوشته او قانونی یا معتبر شناخته می‌شود، به نویسنده آن نیز الهام شده است. در نتیجه، الهامی بودن معیاری نبود که به وسیله آن عهد جدید به عنوان متن مقدس شناخته شد و سپس، در قانون کتاب مقدس قرار گرفت، بلکه الهامی بودن نتیجه به رسمیت شناخته شدن بود (همان، ص ٤٢٠).

نتیجه‌گیری

مسیحیان یهودی اولیه، کتاب مقدس یهودی را کتاب مقدس خود می‌دانستند و کتاب مقدس خاص خود را در اختیار نداشتند. رسولان و آبای رسول، برای تبیین سیرهٔ حضرت عیسی و باورهای اولیه، رساله‌هایی نوشتند که کم‌وبیش مورد استفاده مردم قرار می‌گرفت. نکته جالب اینکه نویسندگان این رساله‌ها، به‌هیچ‌وجه نوشته‌های خود را متن مقدس نمی‌دانستند. به مرور زمان، برخی از این نوشته‌ها بیشتر مورد احترام قرار گرفتند و اعتبار و قداست پیدا کردند. با این حال، هیچ‌یک از این رساله‌ها، متن مقدس رسمی شناخته نمی‌شدند. تا اینکه تعدد رساله‌ها موجب اختلاف‌نظر شد. به‌ویژه با پیدایش نوشته‌های گنوسی ـ مسیحی در قرن دوم میلادی، نزاع‌های الهیاتی به وجود آمد. در این هنگام کلیسا می‌بایست مرز راست‌کیشی را تعیین می‌کرد. علاوه براین، با توجه به آزار و اذیت‌های مسیحیان از

سوی امپراطور روم، کلیسا می‌بایست کتاب مقدس خاص خود را که ارزش جانفشانی به خاطر آن را داشته باشد، معلوم می‌کرد. کلیسا با در نظر گرفتن میزان احترام و اعتباری که کلیساهای مختلف برای برخی از نوشته‌ها قائل بودند، تلاش کرد با تعیین چند معیار از میان تک‌نگاشت‌های موجود، کتاب‌های رسمی و قانونی را مشخص کند. معیارهایی که کلیسا وضع کرد، عبارت بودند از:

۱. سنت رسولی: یعنی نوشته موردنظر به دست یکی از رسولان نوشته شده باشد؛

۲. راست‌کیشی: علاوه بر اینکه نوشته‌ای منسوب به رسولان بود، می‌بایست محتوای آن نیز محتوای راست‌کیشی داشته باشد؛

۳. قدمت: هرچه نوشته‌ای به زمان عیسی﵇ نزدیکتر بود، قابل اعتمادتر تلقی می‌شد؛

٤. مورد استفاده قرار گرفتن: نوشته‌هایی که بخصوص در کلیساهای بزرگ مورد استفاده و مورد توجه قرار داشتند، اعتبار بیشتری می‌یافتند؛

۵. سازگاری با باورهای رایج کلیسا: متونی مقدس شمرده می‌شدند که با شرایط متغیر الهیاتی کلیسا سازگار باشند؛

٦. الهام: تأکید بر الهام برای آن بود که بر الهیاتی بودن و درستی متن تأکید شود.

در واقع، الهام معیاری برای قانونی‌سازی نبود، بلکه نتیجه فرعی قانونی‌سازی بود! به این ترتیب، با توجه به این تحلیل تاریخی، روشن شد، قانونی‌سازی فرایندی بود که کلیسا نقش تعیین‌کننده‌ای در آن داشت، به نظر می‌رسد، قانونی‌سازی و تدوین عهد جدید، بیش از آنکه جنبه الاهی داشته باشد، جنبه تاریخی و بشری دارد.

منابع

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم، ۱۳۸۷، ***ادبیات گنوسی***، تهران، اسطوره.

ایلخانی، محمد، ۱۳۷٤، «مذهب گنوسی»، ***معارف***، دوره دوازدهم، ش ۱و۲، ص ۱۵ـ۳۱.

Ehrman, Bart D, ۲۰۱۱, ***An Orthodox Corruption of Scripture***, New York, Oxford University Press.

Kaelber, Lutz, ۱۹۸۷, ***Montanus, The Encyclopedia of Religion***, vol. ۹, Farmington.

McDonald, Lee Martin and Sanders, James A, ۲۰۰۲, ***The Canon Debate***, Chapter ۱۱, Massachusetts, Hendrickson Publishers.

McDonald, Lee Martin, ۱۹۸۸, ***The Formation of the Christian Biblical Canon***, Abingdon Press.

McDonald, Lee Martin, ۲۰۰۷, ***The Biblical Canon, Its Origin***, Transmission and Authority, Massachusetts, Hendrickson Publishers.

Metzger, Bruce M, ۱۹۹۷, ***The Biblical Canon of the New Testament***, Its Origin, Development and Significance, New York, Oxford University Press.

Robinson, James M, ۱۹۸۸, ***The Nag Hammadi Library in English***, Brill.

Schaff, Philip, ۲۰۰۲, ***Ante Nicene Fathers***, Vol.۱, Grand Rapids Publisher.

Lapham, Fred, ۲۰۰۳, ***An Introduction to the New Testament Apocrypha***, London, T&T Clark.

Theissen, Gred, ۲۰۰۳, ***A Theory of Primitive Christian Religion***, Translated by John Bowden from the German, London, SCM Press.